

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل ﴿۳﴾ فی أنحاء التعین

قد مضى أن تعين الشيء غير تشخصه إذ الأول أمر نسبة دون الثاني لأنه نحو وجود الشيء و

هويته لا غير فالتعین ما به امتیاز الشيء عن غيره بحيث لا يشاركه فيه

این بحث، بحث تمایز است و تمیز شیء عن الغير در بحث تمیز عرض شد که مساله فقط به افتراق بین شیء و سایر اشیاء برمی گردد و کاری به تشخص و مساله ماهیت نوعیه او ندارد همین که یک شیء از آن اشیاء دیگر متمایز شد می گویند این شیء متمایز است و غیر از اوست این شیء با او تفاوت دارد و فرق می کند در اینجا البته شکی نیست که هر تمیزی به یک منشاء انتزاعی برمی گردد و به یک منشاء میزی برمی گردد مابه الامتیاز باید وجود داشته باشد حتی در مورد محل واقع، باز باید منشاء انتزاع و آن مابه الامتیاز متفاوت باشد در مابه الامتیاز بواسطه اضافه یک وصفی است به آن محل یا بواسطه عدم به وصفی در آن محل، شخصی که در حال تحصیل هست هر روز خود را متمایز از وجود دیگر احساس می کند این تمایز امروز از آن روز بواسطه اضافه علوم و مدرکاتی است که هر روز برای او حاصل می شود و در روز قبل فاقد آن بود و همینطور فردا نسبت به امروز.

حضرت فرمودند من استوی یوماه فهو مغبون، کسی که دو روزش به یک کیفیت بگذرد و احساس اضافی در مدرکات نسبت به روز گذشته نداشته باشد این مغبون است چرا؟ چون خدای متعال برای هر روز از این فرد پرونده خاص خودش را قرار داده است اگر در امروز آن پرونده امضاء شد این بهره اش را از آن پرونده گرفته و اگر نگرفته آن پرونده بدون امضاء و بدون فائده سپری شده است ما نباید به این فکر باشیم که حالا بعدا یک دری به تخته ای خواهد خورد یک ده سال دیگر بالاخره یک وضعیتی پیش خواهد آمد نه همین الان و همین امروز و همین ساعاتی که برای ما است همین ساعات این خودش برای خودش حساب خاص خودش را دارد اگر از این ساعت استفاده نشد دیگر تا آخر عمر اگر به مقام قاب قوسین هم برسید به آنچه را که از دست دادید نخواهید رسید! این مساله است که برای انسان در هر ساعتی صفحه مخصوصی هست که باید آن صفحه را پر کند و نباید آن صفحه را

مهمل بگذارد چرا؟ چون در همان موقع یک نحوه افاضه از باب یوم **(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)** کل یوم نه به عنوان هر روز است بلکه در هر دوری از ادوار وجودی، خدای متعال شأنی از شوئن خود را ابراز و اظهار می کند و کسی که در آن دور به آن مطلب نرسیده است به آن مساله نخواهد رسید به آن سعه وجودی نخواهد رسید و این مساله در باب مکاشفات خیلی روشن است و افراد نسبت به این مطلب، آنهایی که در مقام فهم هستند و ادراک مطالبی دارند خیلی عجیب که واقعاً، مسائل خیلی مهمی است در اینجا و وای به حال کسی که روز بعدش از روز قبلش أسوء باشد آن وقت آن دیگر که در روایت داریم فهو ملعون درست! حالا ما ببینیم وضع خودمان را و زندگی خودمان را و ارتباطات خودمان را به چه نحوی می گذرانیم.

این مساله مابه الامتیازی است که بین انسان و بین غیر انسان است لذا ما می بینیم افراد در هنگام جوانی آنقدر دارای قساوت نیستند آنقدر آنانیت ندارند آنقدر خودمحوری و توغل در کثرات ندارند ولی هرچه می گذرد این بخاطر قرار نگرفتن در مسیر تهذیب است. یعنی در سایر مسیرها حالا یا کاسب است این ذهنش فقط می رود در ماده و مادیات مالی و اینها اگر در غیر از کسب است پس شکلش می رود در مسیر اکتساب شؤن و اکتساب شخصیت های کاذب در آن مسیر ذهن حرکت می کند. یکی از افراد برای یک کسی تعریف می کرد و او به یک واسطه به من گفت که یک دفعه مرحوم آقای مطهری آمده بودند قم با یک نفر به دیدن علامه طباطبایی آن موقع لابد ایشان زیاد منبر می رفتند و صحبت می کردند سخنرانی می شد مرحوم علامه به آن شخص می گوید به آقای مطهری بگویند کمتر منبر بروید بیشتر به خود بپردازند ببینید این شخص مثل علامه طباطبایی می خواهد حالا اگر دیگران باشند، بفرمایید بروید تبلیغ اسلام هرچه بیشتر بهتر!

دکتر سجادی ایشان به من می گفت که من وقتی که در تهران بودم و در بیمارستان مشغول مداوا بودم خیلی وقت ما پر بود یعنی وضعیت من بنحوی بود که دیگر حتی مجال غذا خوردن نداشتم یعنی ایشان می گفت وقتی در اطاق عمل بودم می آوردند غذا توی دهن من می کردند و من نمی توانستم، وقتی نداشتم بپردازم به این مساله و شب وقتی می آمدم در منزل، می افتادم در رختخواب و قادر بر اینکه بلند شوم نماز بخوانم نبودم یعنی نمی توانستم بلند شوم نماز بخوانم و همینطور در بعضی از اوقات به این اهل بیت می گفتم بگذار یکی دوساعت بخوابم قبل از اینکه نماز قضا بشود من را بیدار کن که یک

^۱سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹

نمازی بخوانم خوب این چه نمازی است؟ این دیگر چه نمازی است؟ و در عین حال هرکجا که رفتم از همین معممین و با هر کی گفتم نه آقا اصلا وظیفه شما همین است وظیفه شما این است که بمیرید. دیگر یک وقت است وظیفه یکی مردن است - گفت فلانی، شنیدم تو شهید شدی گفت نه خدا به من توفیق شهادت عنایت نکرده و نخواهد کرد درست شد - حالا بعضی ها می گویند که یک جا بودیم یکی می گفت این فلانی به درد شهادت هم حتی نمی خورد چون هر چیزی بالاخره باید سر جای خودش باشد این که اثر وجودی ندارد هیچ، این فیض را هم از خودش محروم می کند تا اینکه ایشان با این نحو رسید به مرحوم آقا وقتی به ایشان رسید اولین حرفی که مرحوم آقا زدند گفتند اگر عمل تو و کاری که انجام می دهی به نحوی باشد که شما از خودت غافل بشوی آن عمل برخلاف رضای خداست اصلا یک چیز عجیبی شنید! پیش او بودم در آن مجلس که یکدفعه شوک بر او وارد شد.

گفتند در وهله اول تو خودت هستی و بعد دیگران، تو اول باید به خودت بررسی یک وقتی برحسب اتفاق خوب یک عملی طول می کشد و آن عمل واجبتر است مریض است اما نه اینکه برنامه کارت جووری ترتیب داده شود که این هر روز تکرار شود خوب در ماه یک روز است خیلی خوب برای انسان هم اتفاق می افتد که انسان می خواهد نماز اول وقت بخواند مادرش صدایش می زند باید بلند شود برود که از نماز اول وقت اهم است و بعد می رود بخواند بعد می رود حرف پدر را گوش کند به من گفتند شما در نوشته هایتان و در صحبت هایتان گفته اید که اگر در اول وقت مادر یا پدر به انسان امر بکند انسان نباید امر آنها را اطاعت کند و باید نماز بخواند، نخیر من همچین حرفی را نزدم اگر هم زدم اشتباه کردم الان تصحیح می کنم اطاعت امر پدر و مادر واجب است بر نماز اول وقت، با این همه اهمیتی که دارد و واجب مقدم بر مستحب است و انسان باید هر وقتی که از امر آنها فراغت پیدا کرد برود نمازش را بخواند. بعد آن موقع وسعت دارد و خدا به او ثواب بیشتر می دهد این خرمقدسی ها این ها انسان را به بیراهه می برد البته پدر و مادر نباید در اول وقت امر کنند آن ها هم وظیفه شان این است نه اینکه بخواهند سوءاستفاده کنند و بگویند که ما امر می کنیم تو هم باید بلند شوی، نه یک وقت می بینی کار واجبی است آن مساله فرق می کند آنها نباید امر کنند و این هم نباید مخالفت کند هرکدام از آنها جای خودش را دارد. بعد ایشان گفت چکار کنیم؟ ایشان گفتند شما باید به اندازه ای عمل بپذیرید و به اندازه ای انجام بدهید که فراغت خاطر و آرامش نفس و طمأنینه نفس برای شما در این حاصل باشد و هر چه از این مساله به انحراف افتادی ضرر کردی از کیسه تان رفته و خدا هم به پایتان نمی گذارد! خوب یک وقت آدم کاری صعب و با مشتقی انجام می دهد می گوید می خواستی انجام

ندهی! مریض، مریض است ولی تو هم آدمی برای خودت تو برای خودت یک تکلیف داری یک مساله داری تو زن و بچه داری زن و بچه و حق دارند مریض به جای خودش است و زن و بچه هم به جای خودش است و هرکدام باید در آن وضعیت خودشان رسیدگی شود و این روش مرحوم آقا بوده، ایشان خودش به من گفت که اگر من به پدر شما نرسیده بودم یا می مردم یا دیوانه می شدم و شق ثالث نداشت و ایشان آمد مرا از مردن یا دیوانه شدن نجات داد و می گفت من پیش هر کسی رفتم خلاف مطلب پدر شما را گفت، گفت نه آقا تکلیف است و این هر کسی را مطلقا گفت پیش هر کسی رفتم! خیلی هم با ایشان ارتباط داشتند بالاخره فردی بود مبرز حتی از همین قم و اینها می آمدند و تهران می رفتند بله بعضی جریانات هم داشتند و این یک مساله حیاتی است و همان تا الان او را نگاه داشته و همان مطالبی که از آن بزرگ شنیده بود او را تا الان حفظ کرده در میان این همه هیاهوها و این همه مسائل مختلفی که دیده و شنیده و خلاصه ایشان را پابرجا نگه داشته است در همین سفر اخیری که ایشان آمده بود ایران دو یا سه ماه پیش که من به ایشان این را گفتم، گفتم که شما یادتان می آید که در آن موقع راجع به پدر ما شما این مساله را گفتید، گفتم الان احساس نمی کنید که بودن در بلاد کفر همان ضرر و همان خصوصیت را دارد ایشان گفت من این کار را می کنم و می خواهم برگردم متهمی چون وضعیت اینجا برایش بالاخره یک مسائلی داشت در همین کشورهای همجوار در اینجا اقامت می کند تا بعد بیاید.

این روش روش بزرگان است که آنها به صلاح می اندیشند اولاً، صلاح را تشخیص می دهند که این اصل قضیه است و دیگران صلاح را تشخیص نمی دهند آن آقایی که هزارتا حرف می زند و بعد خودش بخاطر یک پادرد می رود در همان ممالکی که دارد به آن ممالک فحش می دهد آن دیگر چه تبلیغی است؟! بنده شاهد بودم یکی از افراد که رفته بود با یکی از اشخاص در انگلیس، در آنجا آن دکتر رو می کند و می گوید شما که به ما فحش می دهید حالا چرا بلند می شوید می آید اینجا؟ دیگر چه آبروی از اسلام می ماند؟! شما از یک طرف فحش می دهید و از طرف دیگر می گوید تورا به خدا مرا نجات بده! کسی که بلند می شود می رود آمریکا و انگلیس کسی که می رود در آن بلاد چرا دیگر فحش می دهد؟ می گوید من نتوانستم در آن کشوری که هستم خودم را بهبود ببخشم و سلامتی ام را بدست بیاورم بیا شما از صدقه سری مرا نجات بده، این آبروی اسلام را بردن نیست؟ مسخره کردن خودمان نیست؟ مگر آنها یونجه یا کاه خوردند؟ اگر یونجه خوردند پس چرا بلند می شوی می روی آنجا؟ پس کاه نخوردند خیلی هم خوب می فهمند، اینجا بود که مرحوم آقا گفتند اگر بمیرم از مشهد پایم را بیرون نمی گذارم و به آنجا نمی روم این مصلحت را این تشخیص می دهد این درد دین را دارد این درد امام

زمان را فهمیده و همه مابه جای دیگری داریم می‌رویم.

شرح حال یکی از همین آقایان را خوانده بودم الان فوت کرده پسرش برداشته نوشته بود بله به استشاره طبیب مشاور ایشان به انگلیس رفتند چه استشارتی چه طبیبی؟ یعنی ما در ایران دکتری که بخواهد ایشان را معالجه بکند نداشتیم اتفاقاً پزشکان ما خیلی هم بهتر از آنها و حاذق‌تر از آنها و بسیار واردتر و دستگاههای که هست همه دم و دستگاههای خوبی است. آن هم یک شخصی که با این وضعیت و اینها بخواهد اینکار را بکند یا اینکه بهتر نبود بجای اینکه ما به آنجا برویم و به ممالک کفر برویم کسانی که از ما دارای و جاهت اجتماعی هستند بلند شویم به یکی از کشورهای مسلمان حتی بروم بجای اینکه برویم دست به دامن ملکه الیزابت یا تونی بلر برویم دراز کنیم بعد هم از آن طرف فحش بدهیم چه می‌گویند؟ اینها چه است؟ اینها مسائلی است که از دیدگان آن‌ها پنهان نمی‌ماند و قشنگ می‌فهمند اشخاص را می‌فهمند آن وقت روی مسائل فکر می‌کنند آن وقت شروع می‌کنند ما را بازی دادن، هی بازی می‌دهند روزی این طرف می‌برند روزی آن طرف می‌برند امروز یک چیز درست می‌کنند فردا یک چیز دیگر درست می‌کنند چرا؟ چون ما را شناختند و فهمیدند مساله چیست، فهمیدند قضیه چیست.

دکتر توسلی پزشک معالج و جراح مرحوم آقا، که رئیس بخش جراحی قائم در مشهد بود آن وقتی که مرحوم آقا از دنیا رفته بود آمده بود پیش من با من هم خیلی ارتباط داشت و علاقه داشت الان چند سالی است او را ندیده‌ام چون رفت و آمدی نیست. سالی یک ماه می‌آید دوماه می‌آید آن هم من نیستم چند سالی است ندیدم، نشسته بود کنار من و داشت همینطور گریه می‌کرد خوب اینها افراد بی حساب و کتابی نبودند بالاخره آدم‌های خوب نمازخوان و مسلمان هستند، آمد یک حرفی به من زد گفت فلانی من همه این آخوندها را دیدم دیگر با وجود رفتن پدرت من در ایران نمی‌توانم زندگی کنم همینطور گریه می‌کرد بنده خدا و می‌گفت، گفتم بابایمان رفته خدایش که نرفته گفت نه من دیگر نمی‌توانم، من دیگر نمی‌توانم این وضع را، تنها حرفش این بود تنها امید من در این مملکت پدر تو بود و بس، آن هم که رفت! این آدم از کوه و غار درنیامده مسائلی برای من تعریف کرد که من تابحال جرات نکردم برای کسی تعریف کنم. همه را دیده اینگونه افراد طبعاً با خیلی‌ها ارتباط دارند با خیلی از افراد ارتباط دارند و اتفاقاً افراد در این موقع خوب خودشان را نشان می‌دهند یکی در وقت تنگدستی و یکی در وقت بیماری، در وقت بیماری است که شخص هرچه در دلش است می‌ریزد بیرون وقتی سالم است آقا سلام‌علیکم مرحمت عالی زیاد خیلی هم خودش را نگاه می‌دارد خیلی مواظبت می‌کند

یک وقت خطایی از او سر نزند ولی وقتی مریض می شود آن هم یک مرضی که یک مقدار دچار شک بشود دیگر چه؟ دیگر آن شخصیتش را دیگر می ریزد بیرون می گفت پدر تو سلامت و مرض برایش فرقی نمی کرد! عجب آدم بافهمی، ما خیال می کنیم فقط خودمان در این دنیا عاقلیم بقیه گاه می خورند نه آقا جان بقیه گاه نمی خورند خیلی هم خوب می فهمند گفت پدر شما مرض و سلامتی برایش یکسان بود اصلاً تعجب کردم چقدر اینها نکته بین هستند و چقدر نکته سنج هستند و چقدر استقامت نفسی افراد را در این گونه موارد تشخیص می دهند که نفس چقدر باید مستقیم باشد در مسیرش، در جایی که از هر طرف به مرحوم آقا پیشنهاد می شد که مجرای لوله صفری به روده، مجرای کلودیک برای اینکه سنگ گیر کرده بود برای این بلند شوند برونند ژاپن که با این وسایل شبیه آندوسکوپی دریاورند. بلند شوند برونند انگلیس و آنجا برونند از هر طرف هر کدام، من بودم دیگر در بیمارستان غش غش می خندیدند و می گفتند که البته بعضی از این قوم و خویش ها با آقا شوخی می کردند یکی می گفت که فلانی آقا دایی می گفت الان هست آقا دایی لندن خیلی خوب است خودم با شما می آیم آنجا پرستارهای خوشگل و موشگل دارد گفتم مبارک خودت باشد برو سلام ما را هم به آنها برسان مبارک خودت باشد، درست شد حالا همین افراد با یک درد چشم بلند می شود می رود آنجا بله، به مشورت پزشک و به توصیه پزشک معالج، حالا پزشک معالج کیست؟ دختر عمه اش است پسر عمه اش است بلند شو برو بفرما توصیه شده و راست هم می گوید توصیه کرده بلند شو برو وقتی پول، پول بادآورده باشد کار به توصیه ندارد تو پول را از خیار و چغندر فروش نرفتی بگذاری توی جیبیت که حالا با توصیه پزشک معالج بروی آنجا، درست حالا این از کجا آمده و بعد نخیر ایشان اصلاً پول خرج نمی فرمودند و از گرسنگی شده بودند صدویست کیلو، درست اینها چیست؟ اینها همه بازی دادن است.

وقتی رسول خدا می فرماید کسی که روز بعدش از روز قبلش بدتر باشد ملعون است بلند شویم بیاییم به خودمان برسیم بینیم حال قبلمان چه بود الان چیست؟ قبلاً به دنیا چقدر توجه داشتیم و الان چقدر توجه داریم؟ اینها همه اش بخاطر اینکه مسیری را که انتخاب کردیم در ظرفیت و در محدوده تربیت نبوده این همین است درس خواندیم در غیر از محدوده! خیال کردیم درس فقط همین اسفار است تمام شد اسفار خواندیم و دیگر ملک دنیا و آخرت را متصرف شدیم فقه خواندیم هر کسی که لمعه و چیز و اینها بخواند دیگر مساله تمام است دو صفحه مکاسب شیخ انصاری خواندیم خیال کردیم از طرف چین برمی گردیم نه آقا این خبرها نیست هر چیزی که در مسیر تربیت قرار نگیرد کسب باشد بدون تهذیب، اشتغالات امروزی باشد علوم تجربی بدون تهذیب، معارف اسلام باشد بدون

تهذیب، اینها همه‌اش چیست؟ گفتم به شما در همین مدرسه فیضیه همین جا که دارید تماشا می‌کنید مرحوم آقا شیخ محمدعلی اراکی نماز جماعت می‌خواندند وقتی من خواستم بیایم قم گفتم نماز چه کسی بروم ایشان گفتند برو مدرسه فیضیه نماز حاج شیخ محمد علی اراکی، ما هم می‌آمدیم عصرها اینجا ما می‌آمدیم اینجا اول می‌رفتیم حرم مثل الان نبودیم که هفته‌ای یک بار هم نرویم می‌رفتیم حرم و زیارت می‌کردیم و بعد می‌آمدیم اینجا و نماز را می‌خواندیم و بعد از نماز هم می‌رفتیم حجره این کار هر روز ما بود در همین مدرسه فیضیه مرحوم حاج شیخ محمدعلی اراکی نماز می‌خواندند و طلبه‌ها دوتا دوتا دور مدرسه می‌چرخیدند موقع نماز و خیلی سروصدا می‌کردند و گاهی دعوا می‌شد می‌گفتند آقا نماز شرکت نمی‌کنید اقلاً حرف نزنید! جلوی حاج شیخ محمدعلی اراکی که در فیضیه نماز می‌خواند اینها می‌رفتند حرف می‌زدند با همین چشمه‌ایم می‌دیدم توجه کردید که موجب اعتراض اینها بود حالا این درسی که این دارد می‌خواند که این درسها به کمرش بزند که موقع نماز بلند شود آن هم مرحوم آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی با این وجاهت و با این تقوا خیلی آدم متقی بود مرحوم اراکی آدم بی‌نفس و بی‌هوایی بود مرحوم آقای اراکی آدم درس‌خوانده‌ای هم بود خود من هم شرکت می‌کردم آن موقع ما لمعه می‌خواندیم ولی درس خارج هم شرکت می‌کردیم لذا از شاگردان ایشان بودیم هیچی نمی‌فهمیدیم شاگرد حاج محمدعلی اراکی هستیم بدانید این را آنجا شرکت می‌کردیم در درس ایشان البته پنج دقیقه آخر، ده دقیقه آخر درست. اینها می‌رفتند آنجا آن وقت من نشستم دارم نماز می‌خوانم یکی از آقایانی که الان اسمش را نمی‌برم و الان معروف است کنار من نشسته حالا در حال تشهد با انگشت دستش کمر مرا راست می‌کند بابا تشهدت را بخوان تو به کمر من چکار داری وسط نماز؟ آن قال الصادق و قال الباقر به تو یاد داده که مسئول کمر بنده باشی؟ کمر و بالا کمر و دیگر عرض کنم حضورتان بله دوباره بالاخره ما یک چیزیمان می‌شد دوباره دست آقا از پشت ما را راست می‌کرد حالا خوب است دستش را می‌آورد دوباره سه دفعه در تشهد من می‌اینجوری می‌کردم می‌ما را اینجوری می‌کرد به او گفتم آقا شما در نماز مسول کمر بنده هستید! حالا ایشان از یکی از معروفین و ارباب فتوا، بفرما این چه نمازی است؟ در مسیر تهذیب قرار نگرفته اینها، یک علامه طباطبایی می‌خواهد تا راه و چاه را نشان بدهد وضعیت آدم را نشان بدهد این کاری که می‌کنی غلط است اینقدر که مطالعه می‌کنی غلط است نباید اینقدر مطالعه کنی باید اینقدر نکنی این یک ساعت را باید برای خودت بگذاری بلند شو برو یک گوشه بشین مرحوم قاضی را می‌خواهد که بجای هی مطالعه کردن حالا نه آنهایی که وقتشان را به بطالت می‌گذرانند و هر هر و کرکر و شب تا صبح اینها کار نداریم آنها

که اصلا هیچ، نه آنها که اصلا مطالعه می کنند اهل مطالعه و کتاب و دفتر هستند مرحوم قاضی می گفت که چرا انسان باید اینقدر به این مطالب درسی و اینها پردازد اینها یک حدی دارد وقتی انسان از این مطالب پرداخت باید برود به خودش برسد باید بروی در قبرستان، آن طلبه ای بعد از درس بلند می شود می روی در قبرستان آن می آید این درس و معنویتش را و روحانیت این درس را در وجود خودش تثبیت می کند حالا اگر نه اینطور نباشد مساله جور دیگری خواهد شد دیگر مسائل می رود در نقل و انتقالها و در نقد و انتقادات و تمام فکر آدم خوب من هم یک وقت در این مایه ها بودم چه اشکالی بکنم که دقیقتر باشد چطور بیچانم چطور میچ استاد را بگیرم از این قرمه سبزیها در کله ما هم بوده بروم شب بجای اینکه درس یک ساعت مطالعه باشد چهار ساعت مطالعه می کردم تا فردا میچ استاد را بگیرم نه اینکه نگرفتم می گرفتم خوب ثم ماذا؟ حالا چی شد ثم ماذا؟ هان چی شد؟ چه هنری کردیم چکار کردیم؟ که فکر یک طلبه این باشد چطوری بیاید این مشکل را حل کند و چطوری بر این مطلب نقد وارد کند این بشود تمام ذهن یک طلبه این درست است؟ که من بیایم درس را فلان مطلب را حل کرده باشم اسمم بیچد که فلانی فلان مطلب را حل کرده است بیچد که این حل شده، همه اش دنیا است همه اش اینها کثرات است! کثرات انواع مختلفی دارد یک قسمش دنیا است دنیا یعنی همه دنیا یک قسمش پول است یک قسمش زن است یک قسمش رفیق است یک قسمش همین تکلیفات و مسائل است یک قسمش هم چیست؟ شهرت و سمعه و ریا و شؤونات و جلب شؤونات و امثال ذلک اینها همه چیست؟ اینها همه کثرات است منتهی و به این کیفیت به این نحو خوب این هم اسفار امروز.

در یک سفری یکی از افراد معروفین آمده بود به مشهد و این مریض شده بود و کسالت قلبی هم داشته الان باید حیات داشته باشد بعد ظرف چند روز این مریض می شود و نصف شب تماس می گیرند با یک دکتر قلب و آن دکتر هم پزشک مرحوم آقا بوده که من فلانی هستم و به اسم تهرانی اصلا یک همچین اسمی ندارد بنده خدا یک اسم دیگری دارد من تهرانی هستم و الان مریض شدم و آن هم بلند می شود از منزلش می رود در بیمارستان و درمانگاه و وقتی می رود در آنجا حالا مثلا دکتر خوابیده یک دفعه نگاه می کند می بیند این اصلا شیخ است سید نیست ناراحت می شود. ها این دکتر نمی توانسته برود از خواب بیدار می شود و به آن دستیارش می گوید شما برو بیمارستان و خلاصه بررسی کن من می آیم در همان موقع تماس می گیرد با یکی از رفقا که ایشان پزشک است و می گوید که آقای تهرانی مساله برایشان پیش آمده الان تماس گرفتند می گوید که نه من با ایشان بودم اتفاقا امروز و مشکلی نداشت. و شما که می شناسید ایشان اینطور نیست که اگر یک وقت مسأله ای بشود تلفن بکند

بگویند بیاید منزل، گفته بود که شما ایشان را می‌شناسید اهل این حرفها نیست ایشان با من تماس می‌گیرد گفتم نه آقا خبری نیست حالا نصف شب است دیروقت و از نصف شب گذشته بود ولی آن شب می‌فرستد معاونش را و بررسی می‌کند و خلاصه حالا مشکلش حل می‌شود وقتی که او می‌آید پیش مرحوم آقا آن شخص پزشک اصلی خوب می‌فهمد قضیه چیست و خیلی متأثر می‌شود از این رفتار اینگونه خوب حالا هر چیزی یک راهی دارد دلیلی ندارد که بخواهد بیاید و به این کیفیت بخواهد بیان کند بعد که آن شخص رفیق که از دوستانمان است می‌آید پیش مرحوم آقا و می‌گوید حالا عیب ندارد و این شخص را چند روز مشهود است برویم سراغش پیگیری و فلان این چه کاری است که می‌کنی به اسم یکی دیگر خوب متوجه شده بود جناب مرحوم آقا ارادتشان و فلان و اینها، ایشان فرمودند آقا چرا شما می‌خواهید یک کاری انجام بدهید حالا خدا به همین اندازه اسم ما به یک شخصی نفعی برساند حالا شما جلوی این را می‌خواهید بگیرید نه آقا بروید و از طرف من شما به من هم نگو و بروید کارهایش را انجام بدهید. ببینید این چقدر واقعا این اخلاق انسان را نگاه می‌دارد می‌گوید حتی اگر شخصی بخواهد به حساب خودش سوء استفاده بکند از اسم ما، خوب الحمدلله اسم ما را خدا موجب سلامتی افراد قرار داده حالا من بلند شوم بروم او را توبیخ کنم و پیگیری کنم و آبرویش را ببرم آبروی این شخص را بُردید برای چه؟ این می‌شود اخلاق این می‌شود اخلاق اسلام، اخلاق پیغمبر این است که انسان بیش از آنچه که مساله به خود او مربوط باشد مطلب را از نگاه و نظرة نفس الامر نگاه کند نه در محدوده انتساب به خود مگر اینکه نه یک وقتی یک قضیه فساد بخواهد باشد از انسان وسیله برای آن مساله استفاده شود مثلاً فلانی اینطوری گفت این را باید جلوگیری کند مساله فساد و اینها تفاوت می‌کند این نحو صحبت‌ها اینها در مقام اثبات، بیانگر حالات روحی خود شخص است که او در چه وضعیت نفسی قرار دارد این در چه وضعیتی قرار دارد که آن وقتی که در بیمارستان لبافی نژاد بودیم عمل کرده بودند، ایشان یک روز یک دوتا زن می‌آیند دیدن مرحوم آقا یکی را نمی‌گویم ولی دومی مسئول هلال احمر بود و خیلی ابراز ارادت می‌کنند او شخص دیگر آن خانم دیگر محجبه و فلان و می‌گوید که در همان موقع که اینها می‌آیند آقای سجادی هم می‌آید برای معاینه هر روز می‌آمد برای سرزدن و اینها این خانم رو می‌کند به من و می‌گوید که من یک روز قبل از اینکه دکتر ایشان را عمل بکند مرحوم بهشتی را من در خواب دیدم و به من می‌گوید برو به دکتر سجادی بگو که آقای آقا سید محمد حسین تهرانی آمده در بیمارستان و ایشان را عمل کند این می‌گوید که من شب تلفن کردم و با همین ارتباط داشتند و می‌شناختند همدیگر را از نظر کاری، تلفن کرده به منزلش منتهی در آن موقع

ایشان نبوده یا خواب بوده و گوشی را برنداشت و خیلی ناراحت می شود و دنبال این بوده که قضیه را چیز کند فردا که تلفن می کند خانم ایشان می گوید خیالت راحت الان ایشان را دارد عمل می کند بعد آن دکتر سجادی رو می کند به خانم می گوید حالا اگر دکتر بهشتی را دیدی به او بگو ما عمل کردیم آقا می گوید آن زودتر از تو می داند الان آنجا چه کردی یا نکردی او زودتر از ماها خبر پیدا می کند آنها که آن طرفند.